



اصطلاحات نسخه‌پردازی، خوشنویسی و صورتگری در دیوان دانش مشهدی (سده ۱۱ق)

میرزا رضی‌الدین محمد مشهدی، متخلص به دانش، فرزند میرزا ابوطالب فطرت، از تواناترین سرایندگان سده یازدهم هجری است. وی شاعری کم‌گویی و گزیده‌گویی بوده و شعرش شاید از هیچ یک از گویندگان بزرگ عصر صفوی کمتر نباشد، اما شهرتی درخور مقام خود نیافته است.

دیوان دانش را شاعر گرانقدر و مَحیی دواوین ارزشمند عصر صفوی، محمد قهرمان، براساس مقابله پنج نسخه خطی، و با مراجعه به تذکره‌ها و فرهنگ‌های حاوی شعر دانش، و بهره‌مندی از ذوق و مهارت ادبی، تصحیح کرده، و به همراه نمونه تصویر نسخه‌های مورد استفاده، مقدمه و تعلیقات سودمند، توضیح اهم لغات و اصطلاحات، فهرست اعلام و غزل‌ها و منابع، و تصویر بخشی از نسخه خطی کتابخانه دانشگاه تورینو، در سال ۱۳۷۸، در مشهد به طبع رسانیده است.

شعر دانش، سرشار از مضامین بکر و معانی رنگین است. در سراسر دیوان او - به ترتیب فراوانی - سخن از طبیعت (گل، بهار، پرنده)، موسیقی (ساز، نغمه، مطرب)، خمر (می، مستی، باده‌گساری)، نقاشی (رنگ، طرح، صورت)، و عناصر و مضامین وابسته به آنهاست. او با این چیزها زندگی می‌کند و بدان‌ها عشق می‌ورزد و گویی عشق و عاشقی را بیشتر برای تکمیل این بزم می‌خواهد.

در دیوان دانش، مصطلحات تخصصی صورتگری، تذهیب، و پس از آن خوشنویسی، و بعضاً نسخه‌پردازی، چندان آمده است که نه تنها می‌توان یقین کرد، که او با این فنون آشنایی کافی داشته، بلکه از مضمون برخی ابیات می‌توان صورتگری و خوشنویس بودن وی را استنباط کرد، و به نظر می‌رسد که در این دو فن ممارست و حتی شاید احاطه داشته است. به عنوان نمونه، بیت:

چه مشقِ گریه ز رویش کنم، اگر افتد به دست، قطعه‌آبری در این بهار مرا (ص ۲۶)
و نیز بیت:

قلم سنبل شود گر وصف گیسوی تو بنویسم خطم صورت کند پیداگر از روی تو بنویسم (ص ۳۳۶)
از خوشنویسی، بیت:

دانش به آبِ زر چه دهی زیب، نسخه را مدحش بس است زینتِ نطق و بیان ما (ص ۲۷)
از هنر تذهیب و بیت:

دلربا حسن سخن بی جلوه‌ای از عشق نیست مشقِ رنگ آمیزی گل‌های رعنا می‌کنم (ص ۱۶۹)
از صورتگری شاعر حکایت دارد، و از بیت:

در بساطِ دهر ذوقِ نظمِ رنگینم کجاست کاغذی کاهی ز خونِ دل حنایی می‌کنم (ص ۱۷۸)
و نیز بیت:

به بحرِ فکرِ نظم از سُست‌رایی به خونِ دل کنم کاغذ حنایی (ص ۳۵۴)
که از آن می‌توان دریافت که وی کاغذ مورد نیاز خود را، خود مهربانی انجام کار هنری می‌کرده است.

در این گفتار، ابیات حاوی مصطلحات نسخه‌پردازی، خوشنویسی و صورتگری، از دیوان دانش مشهدی (تصحیح محمد قهرمان) بیرون‌نویسی، و بارنگ سیاه متمایز شده، و اگرچه محدوده جستجو همه دیوان بوده، باز هم احتمال وجود بعضی موارد دیگر منتفی نیست. در مورد نحوه‌گزینش ابیاتی که در پی خواهد آمد، دو نکته را مدنظر می‌بایست داشت:

۱. بسیاری از این مصطلحات به طریق استعاره، ایهام و تداعی معانی آمده است، و در بعضی موارد ممکن است اصلاً معنای اصطلاحی خود را از دست داده باشد. در این گونه موارد، اگر اصطلاح با عناصر متداعی



کننده دیگری همراه بوده، در این گزینش اعتبار شده، اما اگر منفرد افتاده و معنای اصطلاحی آن خیلی رنگ باخته بوده، از آن صرف نظر شده است.

۲. برخی از واژه‌ها ممکن است خودبه‌خود اصطلاح نباشد، اما در شعر دانش، در ضمن مجموعه، به‌گونه‌ای به‌کار رفته و در دیوان او چندان تکرار شده که مفهوم اصطلاحی یافته است. دانش واژه‌هایی نظیر «آب»، «آینه»، «ابر»، «پیشانی»، «تازه»، «جمع»، «خاک»، «خراش»، «رُوی»، «سایه»، «سَر»، «گَرْد»، «کهنه»، و «نو» را در شعر خود چنان به خدمت گماشته است که نه تنها در ضمن مجموعه‌ای از مصطلحات، بلکه گاه، حتی بی هیچ قرینه‌ای مجاور، از آنها مفهوم اصطلاحی تداعی می‌شود. قرینه این گونه موارد را معمولاً در بقیة دیوان او می‌باید جست. حتی نحوه کاربرد واژه‌هایی مانند: آشنا، بزم، بساط، بسمل، بلبل، بهار، بیگانه، پروانه، پیشانی، تاب، تذرو، جا، جبهه، جوش، چمن، داغ، دست، رعنا، ریاض، سبز، سبزه، سرو، سنبل، سینه، فرش، فیض، گل، گلزار، گلستان، گلشن، لاله، مرغ، و تکرار آنها در شعر دانش چنان است که مرا بر آن می‌دارد که این واژه‌ها را هم از اجزای وابسته مجموعه عناصر اصطلاحی دیوان او بپندارم، اما این کار تا به دست آمدن دلایل مؤیّده دیگر، گویا شرط احتیاط علمی نباشد.

* * *

سرشکم جابه‌جا رنگ نیاز تازه می‌ریزد به مژگان می‌دهد پرداز، چشم نقش پایی را (ص ۲۵)
رنگ، تازه، رنگ ریختن، پرداز، پرداز دادن، نقش.
کلمات «تازه» و «نو» گویا به اعتبار تازگی رنگ یا ابتکاری بودن نقش، در شعر دانش جزو مجموعه واژگان اصطلاحی قرار گرفته است.

چه مشق‌گریه زرویش کنم، اگر افتد به دست، قطعه ابری در این بهار مرا (ص ۲۶)
مشق، روی، مشق کردن، از روی چیزی مشق کردن، قطعه، ابر، قطعه ابر.
«روی» به لحاظ از روی چیزی نوشتن یا کشیدن، و گاه به لحاظ روی ورق، و گاه به لحاظ نقشی که از چهره تصویر می‌شده (پرتره)، و «ابر» به لحاظ نوع کاغذ، و گاه به لحاظ اثری که بر آن کاغذ خلق می‌شده، در شعر دانش مفهوم اصطلاحی دارد.

ریاض دانشم از فکر خویش رنگین دار که مانده از پدر این قطعه یادگار مرا (ص ۲۶)
نعت کند چو خامه رقم، چشم اشکبار گوهر کند نثار سر داستان ما (ص ۲۷)
خامه، رقم، رقم کردن، سَر.
واژه «سر» به اعتبار سر قلم (نوک خامه)، گاه به اعتبار سرکردن (تراشیدن) آن، و گاه به اعتبار سرخط (سر مشق)، در شعر دانش اصطلاح شده است.

دانش به آب زر چه دهی زیب، نسخه را مدحش بس است زینت نطق و بیان ما (ص ۲۷)
آب، آب زر، زیب، زیب دادن، نسخه، زینت.
«نسخه» در بسیاری موارد به معنای مطلق دفتر و دیوان شعر به کار رفته، اما باید توجه داشت که در روزگار دانش، دانش، دفتر و دیوان شعر هر یک نسخه خطی بوده است.

صفحه روی زمین را سر به سر گردیده‌ام نیست چون نوک قلم یک پشت ناخن جا مرا (ص ۴۱)
صفحه، روی، سر (دو بار)، نوک، قلم، پشت (مقابل «روی» که وجه آن گفته شد)، ناخن.
«ناخن قلم» نوک قلم را گویند، زیرا پشت نوک قلم را به شکل یک ناخن می‌تراشند. هم‌چنین در تعلیقات دیوان آمده است: «نوک قلم را برای امتحان، بر پشت ناخن می‌فشارند» (ص ۳۶۴).



— نیست با برگِ حنایی یک گلستان آب و رنگ
 — سایه هر برگ سبزی طرح گلزارِ نوی است
 — نسخه دانش رنگینی بساطِ جوهری است
 — از نگاه لطف‌آمیزی تسلی می‌شویم
 — کُشت دلگیری و افسرده‌دلی‌ها ما را
 — افتاده نسخه‌های عزیزان در این چمن
 — سخت تر دامن و رسواییم ای فصل بهار
 «برده» یادآور پرده نقاشی است، و «ابری کردن کاغذ» ظاهراً عیب اثر را تا حدودی پوشیده می‌داشته است، چنان‌که امروز هم «کاغذ ابر و باد» چنین خصوصیتی دارد.

ز روی صفحه آینه کسب دانش کن به عیب‌خویش رسیدن کمال‌یابی (دانی) است (ص ۶۴)
 «آینه» (یا «آینه») در شعر دانش اصطلاح است، چه، بر روی آینه تصویر نقش می‌کرده‌اند، و نقاشی «ویترای» دنباله همین صنعت است. دانش «صورت آینه» را چندین بار به همین معنی آورده، که متأسفانه در ضمن لغات دیوان، به این معنی اشاره نشده، و فقط آمده است: «صورت آینه (آینه): تصویری که در آینه می‌افتد» (ص ۴۵۱). هم چنین کاغذ نیک صیقل یافته را به آینه مانند می‌کرده‌اند.

سرنوشت خود توان خواند از خط پیشانی‌ش مدّ ابرو شاه بیت مطلع انوار اوست (ص ۶۵)
 سر و نوشتن (که از «سرنوشت» تداعی می‌شود)، خواندن، خط، مدّ، ابرو (نشانه مدّ، نشانه افزودگی)، بیت.
 — دانش رواج‌گفته‌ات از فیض عشق یافت گل‌های سیرزنگ تو بوی گلی نداشت (ص ۶۶)
 — یک هنرمند آب و رنگ نقش دولت می‌دهد کار هر رنگین‌قلم، پرداز این تصویر نیست (ص ۶۷)
 هنرمند، آب، رنگ، آب و رنگ، نقش، آب و رنگ دادن، کار (اثر)، رنگین، قلم، رنگین‌قلم، پرداز، تصویر.
 سر هر بیت پسندیده، نشانی دارد خال آن گوشه ابرو چه به جا افتاده است (ص ۷۱)
 سر، بیت، بیت پسندیده، نشان، گوشه، ابرو.

بیشتر عناصر این بیت به «نقطه انتخاب» راجع است، که نشانه‌ای بوده است که در آغاز بیت‌های برگزیده می‌گذاشته‌اند. هم چنین «بیت» اصطلاحی است در نسخه‌شناسی. توضیح «گوشه» در ابیات بعد خواهد آمد.

— گرده نظم کسی نیست کلامت دانش قلمت رنگ نوی ریخته، انشای دل است (ص ۷۳)
 — بسمل شده جلوه سایه سروی است تذروم رنگین، چمن دام ز افشان پرم نیست (ص ۷۴)
 «جلوه» به لحاظ آن که تصویر را جلا می‌داده‌اند آمده است.

سایه رنگین جابه‌جا افتد ز حسن جلوه‌اش شاخ گل را در قفا گیسو کشان^۳ افکنده است
 نیست محتاج چمن دانش در این فصل بهار در کنارش گریه طرح گلستان افکنده است (ص ۷۷)
 سایه، رنگین، حُسن، جلوه، کشان (یادآور «کشیدن» به معنای ترسیم کردن) یا فشان (یادآور «افشان»)، طرح، طرح‌افکندن.
 — بر بساط دلکش فقر است نقش کارها سایه بال‌هما، دام فریب دولت است (ص ۸۰)
 — مصرع برجسته‌ای چون قامتش دانش نیافت بارها بر نسخه گلزار سر تا پا گذشت (ص ۸۳)
 — سالها گشتم بر اوراق نظیری تا گلم رنگ و بوی گفتگوی آن هنرپرور گرفت (ص ۸۵)
 — نقش ما در آشنایی دیر با خالش نشست دل به خط دادیم، بایگانگان سودا خوش است (ص ۸۵)
 — دیده بی آب شد و تیرگی از بخت نشست دانش این نسخه‌سودی (نسخه سودا) ز خط پیشانی است (ص ۸۹)
 آب، تیرگی، شستن، نسخه، سواد یا سودا، خط.

«شستن» به لحاظ آن که مرکب، و در نتیجه خط و نسخه را با آب شسته و محو می‌کرده‌اند، عنصر اصطلاحی است.



سایه رنگین جابه‌جا افتد ز حُسنِ جلوه‌اش باجِ رعنائی ز سرو آن قامت رعنا گرفت (ص ۹۰)
 وصالِ شاهدِ معنی به وقتِ خود دریا ب مباحِ طرحِ کیشِ نظمِ آبدازِ عبث (ص ۹۲)
 «طرح‌کش» در واژه‌نمای دیوان دانش با استفاده از بهارِ عجم، مصوّر و نقّاش معنی شده است (نک: ص ۴۵۲).
 «طرح‌کش» علاوه بر این معنای جانبی، در این بیت معنای گویندهٔ طرح (شعر اقتراحی) نیز دارد، و مراد اصلی
 شاعر نیز همین بوده است.

عالمی ز آن حُسنِ عالمگیر بر هم می‌خورد بزرها تا مجلسِ تصویر بر هم می‌خورد (ص ۹۵)
 «مجلس» و «مجلسِ تصویر»، نقاشیِ صحنه‌ای از داستان کتاب را گویند. در واژه‌نمای دیوان فقط آمده است:
 «مجلسِ تصویر: تصویرِ مجلس» (ص ۴۶۱).

— ندارد صیدگاهِ عشق چون مرغِ رنگینی قفس سامانِ صدگلشن ز افشانِ پرَم دارد (ص ۹۷)
 — نماند در دلِ اهلِ دعا اثرِ دانش سواذخوانِ خطِ درهمِ کفِ دستند (ص ۱۰۰)
 سواد، خواندن، سواذخوان، خط، خطِ درهم.

— ابرِ کلفتِ بارِ گردون نم ندارد در جگر حیرتی دارم که ابرِ خشک، طوفان می‌کند (ص ۱۰۳)
 — خوش بر آبی شاخِ گل خندان به گلگشتِ چمن شورِ حُسنِ تلبیلِ تصویر را گویا کند (ص ۱۰۵)
 — لاله بر خاکِ چمنِ نقشِ پی‌رنگینِ اوست جلوه‌گاهش را مصوّر با نشانِ پاکشید (ص ۱۰۶)
 خاک، نقش، پی، رنگین، جلوه، مصوّر، نشان کشیدن.

ظاهراً «خاک» در طراحی مورد استعمال، و «پی» زمینه یا طرح اولیه بوده است. هم‌چنین از «خاک»
 برای خشک کردن مرکب و رفع چربی قلم استفاده می‌شده است.

— نسخه‌ات از شعرِ تر دانش بساطِ جوهری است در صدف تا کی تواند گوهرِ نایاب ماند (ص ۱۰۷)
 — چو برگِ گل پراکنده است دانش نسخهٔ نظمت ز انشایتِ قلم مغزِ سخن در استخوان دارد (ص ۱۰۸)
 گویا «مغزِ استخوان» هم جزو این مجموعه باشد. استخوانِ قلم (نی) جدارهٔ چوبین بیرونی، و مغز آن
 قسمت فیبرمانند میانی نی است، که شاید آن را با گداختن از استخوان جدا می‌کرده‌اند. نیز دانش راست:
 — ز بس که دردِ سخن ساخت ناتوان ما را گداخت همچو قلم مغزِ استخوان ما را (ص ۳۲)
 — دردم از گلبانگِ مطربِ بیش شد، و قتم خوش است ناله چون نی کاش مغزِ استخوان بودی مرا (ص ۳۲)
 «مغزِ قلم» یکی از اجزای شش‌گانهٔ قلم بوده است.^۴

— مصوّر بی‌نیازش کرده است از حُسنِ آرای بی دست آینه‌ای از صفحهٔ تصویر خود دارد (ص ۱۰۹)
 — روشناس باغبانم، بر حریرِ برگِ گل چهره پر از گلستانِ نقشِ کارم می‌کشد (ص ۱۱۱)
 — نیست با رنگین جوانان الفتِ دانش، نواخت دل جلا از صحبتِ پیرانِ کامل می‌دهد (ص ۱۱۵)
 — تلبیلِ نفسِ گداختهٔ جلوهٔ گلی است این نقش را ز روی که پرداز داده‌اند (ص ۱۱۸)
 — شیر مردانِ ریاضت را نیستان بوریاست زین قلمروکی ز جان سختی صدا گردد بلند (ص ۱۱۹)
 اشاره دارد به صدای قلم در هنگام نوشتن، که آن را «صریر» می‌گویند.

— فتنه از رفتارِ طاووسِ چمن بالا گرفت خوشخرامان را به مشقِ جلوه مایل می‌کند (ص ۱۲۸)
 «مایل» ایهام دارد به سیاه‌مشقی که به صورت مایل (أریب) نوشته شده باشد.

— نگاهی طرحِ عشرت در چمن مستانه می‌ریزد ز چشمی عشوهِ رنگین^۶ چون می‌از پیمان می‌ریزد (ص ۱۳۳)
 — جهان چون صورتِ آینه گاهی می‌دهد خود را به چشمت جلوه پنداری که در آغوش می‌آید (ص ۱۳۴)
 — بیابانگردِ حسرت را جگر شاداب کن دانش که آبِ زندگی طبع تو در جویِ قلم دارد (ص ۱۳۵)
 «جویِ قلم» فاقِ آن را گویند.

^۴ نک: نجیب مایل هروی، کتاب آرای در تمدن اسلامی (مشهد، ۱۳۷۲)، ص ۸۰۲.

^۵ فتنه [چون] از رنگ.

^۶ ز چشمِ عشوهِ رنگی



در گلستانی که طرح نقش پا بر خاک ریخت
 نو طراز چو بلبل در این گلستان باش
 ای عیب‌جوی شهر، ز خود چشم بر مدار
 دلر با حُسن سخن، بی جلوه‌ای از عشق نیست
 از نگاهی صورت‌آیینه را جان می‌دهی
 حُسن می در پرده‌مینای رنگین دیده‌ایم
 نه گلچینم که دامانم پراز گل در چمن باشد^۷
 در بساط دهر^۸، ذوقِ نظمِ رنگینم کجاست
 نگارنده ترجیح می‌دهد مصراع دوم را این‌گونه بخواند: «کاغذی کاهی ز خونِ دل حنایی می‌کنم»، که در
 این صورت «کاغذِ کاهی» نیز به مصطلحات این بیت افزوده می‌شود.

مُهرنامِ شاه عبدالله دارد دفترم
 دانش آن اخلاص‌آیینم که هر دم نسخه‌ای
 وجودی دارم از فیضِ جمالِ نور افشانی
 یک سر مو بی خراشِ ناخنی در سینه نیست
 درد چشم کم نگاهی را دوا در کار نیست
 سینه دانش آرزومندِ خراشی (خراش) تازه بود
 جنون کو، تاز جیبِ لاله طرح چاک بردارم
 شادم ز ملالت که به دل^{۱۰} جمع چو گردد
 «جمع» به معنای مطلق مجموعه، کتاب، و اثر نیز آمده است. «گرد» عنصر نهفته در فعل «گردیدن».
 گر کنم دانش به آب دیده درد دل، شود
 ز نقشِ ابرویش سرمشقِ فکری در نظر دارم
 «مشقِ نظری» نوعی از کسب مهارت در خوشنویسی است.

آشنایهای رسمی، مایه در دسر است
 نسخه‌سوز و گدازِ شمع را دیدی، کنون
 و صف‌روی دلکشت بر صفحه دانش می‌نوشت
 روشناسی هر بیاضِ نظم را دانش مکن
 «شیراز» یادآور «شیرازه» است.

راه آورد چمن، رویت صفا آورده است
 ترکیب «گردِ خط» و «غبارِ خط» که یادآور «خطِ غبار» (نوعی خط بسیار ریز) نیز هست، بارها در شعر
 دانش آمده است.

گردِ خطی بر آن لب می‌گون نشسته است
 بر رُخش مهتاب در سیرِ چمن افتاده است
 بر رُخش گردِ یتیمی از غبارِ خط نشست
 طراوت رفته از حُسن و دلم بر زلف می‌لرزد
 دلم چندان غبار از کامرانی‌های خط دارد
 رنگ می طرح نوی در گلشن افکنده است
 خال لیش ز خاک نشینان راه کیست (ص ۶۵)
 یا ز گردِ خط نشانی بر گل بی‌خار^{۱۱} اوست (ص ۶۵)
 نیست حُسنی در میان، خونینِ دلان شیون کنید (ص ۲۷۳)
 غبارِ خط به گردِ لشکرِ بیگانه می‌ماند (ص ۲۷۵)
 که اشک از دیده چون قاصد ز گرد راه می‌آید (ص ۲۹۲)
 باغبانی می‌کند دستِ قدحِ پیمای تو (ص ۲۰۳)

^۹ دعوی.^۸ عمر.^۷ اصل: چه گل چینم که نام تازه در [هر] انجمن مانند.^{۱۱} رخسار.^{۱۰} که ملال بدل.



- در دشت، ابر، رنگ شبستان لاله ریخت
نقش و نگارخانه تماشا چه می‌کنی (ص ۲۰۹)
- نسخه‌من زسوز دل، خرمن برق دیده‌ای است
حاصل عمرم از سخن، جان به لب رسیده‌ای است (ص ۲۲۰)
- جزوی است هفته از رقم خوشدلی تهی
می‌گردم از پی‌آوردنی کز میان گم است (ص ۲۲۲)
- جزو، رقم، جزو از رقم تهی، گرد، پی، ورق، ورق از میان گم (ورق افتاده).
با توجه به استقامت معنی، مطابق ضبط اصل، تصحیح قیاسی ضرورت نداشته است.
- کهنه تاریخ جهان، محتاج ترتیب نو است
هفته زین مجموعه جزو ناتمامی بیش نیست (ص ۲۲۲)
- در متن چاپی آمده است: «محتاج ترتیب تو نیست»، که خطای کاتب یا بدخوانی مصحح است.
- زلف آشفته که زیب رخ جانان من است
گرده صورت احوال پریشان من است (ص ۲۳۲)
- «صورت» افزون بر دو معنای «روی» و «نقش، تصویر» در صورت‌گیری، در نسخه‌شناسی نیز به معنای «فهرست» به کار می‌رود.
- نورسان باغ را آفت ز آه سرد ماست
نسخه برگ خزان از روی رنگ زرد ماست (ص ۲۴۰)
- صفحه دشت به امداد رفقیان طی کن
چون قلم بی دوسه یاری به سفر نتوان رفت (ص ۲۴۱)
- «طی کردن» به اعتبار پیچیدن و لوله کردن صفحه کاغذ لحاظ شده است.
- گوش گل را خیر از ناله پنهانم نیست
پرده صوت من و بلبل تصویر یکی است (ص ۲۴۳)
- قدر حُسن نیم‌رنگ خود نمی‌داند چه سود
آنقدر می‌خورد در گلشن که رنگ گل گرفت (ص ۲۵۰)
- گردون بنای حُسن تو را بر زمین گذاشت
روزی که رنگ خانه گل را بهار ریخت (ص ۲۵۴)
- درد دلی به کاغذ ابری رقم کنیم
شاید که پی به دیده گریان ما برد (ص ۲۶۳)
- با حریفان مطرب امشب جام گلگون می‌کشد
صفحه عیش مرا مسطر ز قانون می‌کشد (ص ۲۶۶)
- کام از شاهد دنیا به نظربازی گیر
نتوان صورت آینه در آغوش کشید (ص ۲۷۵)
- چهره پرداز چمن هر جا نظیری می‌کشد
نقش روی دلگشایی^{۱۳} بر حریری می‌کشد (ص ۲۸۲)
- بیا از فیض اشکم مجلس رنگین تماشا کن
به خون چون مرغ بسمل هر طرف پروانه می‌گردد (ص ۲۸۷)
- بوالهوس نقش خطت را بست اگر در دل، چه شد
ماه من صورت نویسی بی سوادان می‌کنند (ص ۲۸۹)
- نقش، خط، نقش بستن، صورت، صورت نویسی، سواد، بی سواد، صورت نویسی کردن.
- تو اند از خط او حرف مدعا را خواند
کسی که درس نگاه‌های آشنا را خواند
- زبس که همچو نگین ساده لوح افتادیم
توان ز نقش جبین سرنوشت ما را خواند (ص ۲۹۳)
- سواد فیض شب را دیده روشندلی دارد
که تا وقت سحر بر نسخه مهتاب می‌گردد (ص ۲۹۸)
- شعر ننگ است در این جزو زمان، نسخه خویش
از نظر چون ورق زیر نگین پنهان دار (ص ۳۰۱)
- «پنهان داشتن نسخه» تا روزگار ما نیز رونق خود را از دست نداده است.
- شور شباب و جوش بهارت ربوده است
از حُسن نیم‌رنگ خزان غافل می‌هنوز (ص ۳۰۲)
- رموز دفتر حُسن است زلف عنبرین بویش
سواد نسخه بخت سیاه ماست گیسویش (ص ۳۰۵)
- ای که صاف است دلت، تربیت از چرخ مخواه
صورت آینه‌ای، منت نقاش مکش (ص ۳۰۵)
- «صاف» به اعتبار صافی و صیقلی بودن کاغذ و صفای خط و نقاشی، «تربیت» به اعتبار به عمل آوردن و آماده‌سازی رنگ و کاغذ و «کشیدن» به اعتبار تداعی معنای ترسیم کردن لحاظ شده است.
- ز باغبان فلک، چشم تربیت داری
شکفته روچو گل ابر باش از نم خویش (ص ۳۰۶)
- به مشق فکر پراکنده خامه سر کردم
به غیر ننگ چه حاصل از این هنر کردم (ص ۳۱۰)
- «سر کردن» به معنای تراشیدن سر قلم هنوز در خراسان متداول است.
- امروز برگ صحبت نسرین نداشتم
با داغ لاله مجلس رنگین نداشتم (ص ۳۱۰)

۱۲ اصل: می‌کردم آرزو.

۱۳ دلربایی.

- دست ساقی قطعه ابر بهار دولت است
— معوج خود صیاد را از خوش صفیری می‌کنم
— بی‌زبانم، می‌گرفتم خط به خون خویشتن
— گو دماغ بر نوای عیش^{۱۴} گوش انداختن
«گوش انداختن» ایهام دارد به نقشی سه گوشه که مذهببان در چهار طرف صفحه ترسیم می‌کرده‌اند.
— دل نمی‌باید ز چشم خون‌فشان برداشتن
— ای سوادشبروان از نسخه گیسوی تو
— خوشای ایران و مشق ناله‌ای در گوشه باغی
— گو گوشه چشمی، که ز امید حیاتیم
— در گلستانی که حُسنش مجلس آرایی کند
— قلم سنبل شود گر وصف گیسوی تو بنویسم
— تحصیل حصول مدعا در کف اوست
—ت خود ناخواندنی ست
— [حیرت‌د]یدار، گلچین را تماشایی کند
تماشایی (تماشاگر)، روی، طرح، طرح برداشتن، از روی کسی طرح برداشتن.
— آنکه زینت از سجودش صفحه اوقات داد
— نامه اعمال در دستش خط پاکی شود
— [به‌بح]ر فکر نظم از سُست‌رایی
— عطای ابر از بالای دستش
— [به‌گاه‌پویه] چون باد است بی‌تاب
— شبیهش بی‌قراری می‌کند فاش
— [سر]دستی چو بر صیدی فشانندی
— [به‌تح]ریر رنگینی این چمن شود
—
[بهاران] بس که نازک رنگ گل بست
[از رنگ آ] میز گل‌های شاداب
— [زندگر] خامه نقش دلکش گل
— گلستان مجلسش پر رنگ [و بو باد]
— شبیه کوکب سعد است خال پیشانیش
— من آن شیرین زبان تلخ کامم
— صریر خامه‌ام هنگام گفتار
— در این ایام، هجری بر سرم تاخت
سر، سیاهی (مرکب)، پرداختن.
— به نورشعله ادراک، در سیاهی شب
در واژه‌نمای دیوان آمده است: «صحیفه‌نما: [آن] که به نامه و ورق کتاب شبیه باشد» (ص ۴۵۱). به نظر می‌رسد
«صحیفه‌نما» اصطلاح هم باشد. به معنای چوب خط، یا کاغذی که برای نشان کردن صفحه‌ای از کتاب بر آن
چیزی می‌نوشته‌اند و از صفحه بیرون می‌زده است. واللّه اعلم.

دکتر محسن ذاکر الحسینی
فرهنگستان زبان و ادب فارسی

اصطلاحنامه

مجموعه	صاف (کاغذ، خط و نقاشی)	چهره پراز	آب
محضر	صحیفه نما	حرف	آب زر
محو	صریر خامه	حریر	آب و رنگ
مد ابرو	صفحه	حنایی	آب و رنگ دادن
مد کشیدن	صفحة تصویر	خاک	آئینه
مسطر	صفحة رنگین	خامه	ابر (ابری)
مشق	صورت	خراش	ابرو ← مد ابرو
مشق جلوه	صورت آئینه (آینه)	خشک	ابری
مشق کردن	صورت نویسی	خط	استخوان (قلم)
مشق نظری (فکری)	صورت نویسی کردن	خط درهم	افشان
مشق رنگ آمیزی	طرح	خط گرفتن	انتخاب
مصرع برجسته	طرح افکندن	خواندن	اوراق
مصور	طرح انداختن	دفتر	اوراق پریشان
مصور	طرح برداشتن (از روی)	رقم	برگ
مغز استخوان (قلم)	طرح ریختن	رقم کردن	برگ حنایی
مغز قلم	طرح کش	رموز دفتر	برون آوردن (نسخه)
مهر نام	طرح نقش	رنگ	بیاض
مینا	طرح نو	رنگ آمیزی	بیت
ناخن (قلم)	طرح کش	رنگ بستن	بی سواد
ناخواندنی	طی کردن (صفحه)	رنگ تازه	پراکنده ← نسخه پراکنده
نامه	عکس	رنگ ریختن	پرداختن
نسخه	غبار	رنگ زرد	پرداز
نسخه برداشتن	غبار خط	رنگ نقش	پرداز دادن (نقش)
نسخه پریشان	فردباطل	رنگین	پرده
نسخه سودا	قطعه	رنگین قلم	پرده رنگین
نشان	قلم	روی	پریشان ← اوراق پریشان
نظم	کار	زیب	پریشان ← نسخه پریشان
نظیر	کاغذ	زیب دادن	پشت
نظیر کشیدن	کاغذ ابری	زینت	پنهان داشتن نسخه
نقاش	کاغذ حنایی	ساده لوح	پی (طرح)
نقش	کاغذ کاهی	سایه	تازه ← رنگ تازه
نقش کار	کشیدن	سایه رنگین	تحریر
نقش کشیدن	کلفت	سر (سر قلم)	تربیت (= آماده سازی و به عمل
نقش و نگار	کلک	سر (سرخط، سرمشق)	آوردن رنگ و کاغذ)
نگار	گداخته (نقش)	سرگردن (= تراشیدن سر قلم)	تصویر
نو ← طرح نو	گرد خط	سرمشق	تیرگی
نور	گرده	سواد	جا به جا افتادن
نوشتن	گرده برداشتن	سواد نسخه	جزو
نوشتن (از روی)	گلچین	سوادخوان	جزو ناتمام
نوک قلم	گم (ورق)	سودا ← نسخه سودا	جلا
نی (قلم)	گوش	سیاه	جلوه
نیم رنگ	گوش انداختن	سیاهی	جلوه دادن
ورق	گوشه	سیر رنگ	جمع
هترمند	مایل (مشق)	شبیبه	جمع گردیدن
	مجلس تصویر	شستن (خط و مرکب)	جوی قلم
	مجلس رنگین	شستن (نسخه)	چاک